

یک قدم برای ریاست برندا شتم □ آخوند حکومتی، حکومت آخوندی □ القاب العلماء □ حوزه سکولار □ جایگاه تمدنی حوزه قم □ به قدمت ۱۲ قرن □ پسر اوس موسی □ برای ترویج تشیع

یک قدم برای ریاست برندا شتم



«وَأَوْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» همه خاندانتان را نزد من آورید.

تجار تهران و مردم قم، در کنار عالمان و بزرگان قم، به کمک شیخ عبدالکریم حائری آمدند و ایشان نیز شاگردان خود را از اراک به قم فراخواند و بازسازی و تعمیر مدارس علمیه را شروع کرد. مشهورترین مدرسه آن روز قم، فیضیه بود؛ مدرسه ای که قدمتی از قرن ششم داشت و ابتدا به مدرسه آستانه معروف بود؛ اما بعدها (اوایل قرن یازده) به اعتبار حضور و سکونت محدث بزرگ، فیض کاشانی، به فیضیه تغییر نام داد. این مدرسه در اوایل حضور شیخ عبدالکریم، به گونه ای از رونق افتاده بود که بسیاری از حجره های آن، انبار کالاهای بازاری ها و محل استراحت خدام آنان شده بود.

با حضور شیخ عبدالکریم حائری و تلاش های ایشان، نزدیک به هزار نفر از طلاب و علما، در قم گرد هم آمدند و حوزه قم، رونق علمی خود را باز یافت و توجهات را به خود معطوف کرد؛ به گونه ای که احمد شاه، آخرین پادشاه قاجار به قم آمد و تاسیس حوزه را به شیخ عبدالکریم تبریک گفت.

آیت الله حائری، علاوه بر رسیدگی به امور طلاب و ساماندهی حوزه قم، نسبت به مشکلات و کمبودهای شهر و مردم قم نیز اهتمام داشت. زمانی که شیخ عبدالکریم در قم حضور یافت، هیچ بیمارستانی در قم وجود نداشت؛ اما با همت و تلاش ایشان، موقتاً بیمارستانی با چند اتاق و چندین تخت راه اندازی شد و بعدها بیمارستان فاطمی و سهامی تأسیس گردید. در سال ۱۳۱۳ ش، سیل ویران کننده ای، قم را فراگرفت. مرحوم شیخ عبدالکریم، علاوه بر آنکه خود همراه مردم شد تا باییل و کلنگ، در جاهای ممکن، سیل بند بسازند، به اصناف نیز دستور داد که به مردم کمک کنند و با ارسال تلگراف به شهرهای مختلف، حتی به رضاخان، اعلام نیاز عمومی کرد تا سیل بند و سد بر روی رودخانه قم ساخته شود.

ایشان خود می گفت: «این ریاست که می بینید، خدا گواه است که یک قدم برای آن و در جهت آن برندا شتم؛ هرچه آمده، خودش آمده است.»

شاید از سال ۲۳ هجری قمری که قم، خود را در آغوش اسلام یافت، کسی نمی دانست با حضور خاندان اشعری که از کوفه به قم آمده بودند، قم شهری کاملاً شیعی و مهم ترین پایگاه عالمان و راویان شیعی ایران خواهد شد.

در اواخر قرن سوم هجری، با وجود دانشمندان و محدثانی چون کلینی و صدوق که در شهر قم می زیستند، قم به چنان جایگاهی رسیده بود که حسین بن روح نوبختی، نائب سوم امام زمان (عج)، کتاب «التأدیب» خود را برای علمای قم ارسال کرد تا در موردش نظر دهند.

رونق علمی قم گرچه در سده های پس از قرن چهارم هجری، فراز و فرودهایی داشت، اما در اوایل قرن ۱۱ هجری، با حضور بزرگانی چون صدرالدین شیرازی، فیض کاشانی، فیاض لاهیجی و بعدها میرزای قمی، رونق علمی خود را باز یافت. از این دوره به بعد، حوزه قم شاهد فترتی در رشد و رونق علمی بود تا آنکه یک سال پس از آغاز جنگ جهانی اول (۱۲۹۲ ش)، آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مدیریت حوزه علمیه اراک را به دست گرفت و حوزه این شهر را رونق داد. توانمندی شیخ در مدیریت و رونق حوزه آن روز اراک، باعث شد که علمای عراق از ایشان درخواست مراجعت به عراق نمایند؛ اما ایشان در پاسخ گفت: «ایران رو به فساد و تباهی می رود و باید در ایران برای مبارزه با فساد حوزه ای به وجود بیاید».

با رونق گرفتن حوزه علمیه اراک توسط آیت الله حائری یزدی، امیدها برای احیا و رونق دوباره حوزه قم نیز زنده شد. اصرار علمای آن روز شهر قم مثل مرحوم سید ابوالحسن رفیعی و محمدتقی بافقی، باعث شد که آیت الله حائری به قصد زیارت به قم بیایند؛ وقتی خبر حرکت ایشان به اهالی قم رسید، مردم قم از شاه جمال - که چهار کیلومتر نرسیده به قم بود - به استقبال مرحوم شیخ رفتند و همان جازمه اقامت ایشان در میان مردم پیچید. در صحن حرم حضرت معصومه (ع) با درخواست مردم و اصرار عالمان و سخنرانان برای ماندن شیخ در قم، ایشان با قرآن استخاره کرد که نتیجه آن، این آیه بود:

آخوند حکومتی، حکومت آخوندی

يك نوعش حکومتی است که این بد است؛ منفی است؛ ضد ارزش است؛ يك نوعش غیر حکومتی است که این مثبت است؛ این منزه است».

ایشان این شبهه را حقیقتاً انحرافی و خصمانه می خوانند که استدلال های ایشان بر انحراف و خصمانه بودن این شبهه را می توان به صورت خلاصه، این گونه بیان کرد:

۱. جمهوری اسلامی، حکومت ارزش هاست؛ حکومت اسلام است؛ حکومت شرع است؛ حکومت فقه است؛ نه حکومت افراد روحانی.

۲. روحانی بودن، کافی نیست برای اینکه کسی سلطه حکومتی پیدا کند. جمهوری اسلامی با حکومت های روحانیانی که در دنیا می شناسیم، در گذشته هم بوده است، امروز هم در نقطه هایی از دنیا هست، متفاوت است. حکومت جمهوری اسلامی، حکومت ارزش های دینی است.

۳. ممکن است یک روحانی، ارزش هایی را حائز باشد که از بسیاری از روحانی ها برتر باشد؛ او مقدم است؛ اما روحانی بودن هم موجب نمی شود که از کسی، سلب صلاحیت شود. نه به تنهایی روحانی بودن صلاحیت آور است، نه روحانی بودن موجب سلب صلاحیت است.

۴. این حکومت دین است، نه حکومت یک صنف خاص و یک مجموعه خاص.

۵. رفتن به سمت حکومت و رفتن به سمت هر چیزی غیر از حکومت، اگر برای دنیا شد، بد است... اگر هدف، دنیاست، مردود است؛ حکومت و غیر حکومت ندارد.

۶. اگر رفتن به سمت حکومت، با هدف معنوی است، با هدف الهی است، این از برترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است؛ از برترین مصادیق مجاهدت است؛ این قبول مسئولیت های سنگین است یا دفاع از مسئولان صاحب صلاحیت است.

۷. اگر روحانی حکومتی، به آن کسی گفته می شود که برای ادای دین خود، برای ادای مسئولیت شرعی خود، برای خاطر خدا، از نظام اسلامی حمایت می کند یا از مسئولینی حمایت می کند، این ارزش است؛ این ضد ارزش نیست؛ نداشتن این حالت، ضد ارزش است.

مقام معظم رهبری پس از ارائه این ادله، چنین نتیجه گیری می کند:

«پس هیچ کدام از این دو مفهوم، نه مفهوم حکومت روحانی و حکومت آخوندی و نه مفهوم آخوند حکومتی، روحانی حکومتی. مفاهیم درستی نیست. طرح اینها پس از انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، یک طرح مغالطه آمیز است؛ این مفاهیم متعلق به فرهنگ این انقلاب نیست».

* برگرفته از بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۹/۷/۲۹

شبهه: حضور حوزه ها در میدان سیاست، موجب خواهد شد تا مردم، روحانیان را آخوند حکومتی بنامند و این مسئله، وهن روحانیت شیعه خواهد بود.

پاسخ:

مسئله «آخوند حکومتی» و «حکومت آخوندی»، از آن دست تعابیر حساب شده ای است که دشمنان در افواه انداخته، در صدد فراگیر کردن آن می باشند. اینکه هدف آنان از طرح این شعار انحرافی و خطرناک چه بوده است، بحثی رami طلبد که شاکله اصلی این نوشتار بر همان بحث استوار است؛ یعنی ترویج اندیشه سکولاریسم در بدنه حوزه های علمیه. در واقع، هدف اصلی سکولارها و معاندین از طرح حکومت آخوندی یا آخوند حکومتی، بی ارزش جلوه دادن نظام سازی روحانیت و حضور آنان در عرصه سیاست و اجتماع و در یک کلام، ترویج اندیشه جدایی دین از سیاست است. رهبر معظم انقلاب، طرح این شبهه را تهمت دشمن می نامد که یک تاکتیک حساب شده از سوی آنان نیز به شمار می رود:

«بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دو عنوان و دو مفهوم غلط و انحرافی، به وسیله کسانی که هم با روحانیت بد بودند، هم با انقلاب دشمن بودند، در ذهن ها مطرح شد... این دو مفهوم غلط و در واقع، دو تهمت را دشمن به عنوان تاکتیک مطرح کرده است؛ یکی طرح مسئله حکومت آخوندی است. می گویند در ایران، حکومت آخوندی، حکومت روحانی بر سر کار است. این را نوشتند، گفتند، ترویج کردند، تکرار کردند. دیگری طرح موضوع آخوند حکومتی است؛ تقسیم آخوند به حکومتی و غیر حکومتی... هدفشان از طرح این دو مفهوم انحرافی و غلط، این بود که اولاً نظام اسلامی را از پشتوانه عظیم فکری و نظری و استدلالی و علمی علمای دین، محروم کنند؛ ثانیاً روحانیت مسئول را، روحانیت انقلابی را، روحانیت حاضر در صحنه را که در مقابل دشمنی ها سینه سپر کرده است، به خیال خودشان منزوی کنند؛ بدنام کنند؛ یعنی آخوند،



عقیده اسلام در سینه‌های علمای شیعه

القاب العلماء

اغلب مشاهده می‌کنیم که عناوین به کار رفته برای علما، در جامعه ایجاد سوال می‌کند که خاستگاه اینها چیست و با چه ملاکی و برای چه سطحی از روحانیان به کار می‌رود؟

پاسخ:

برخی القاب و عناوینی که امروزه در مورد دانشمندان دین و اهل علم به کار می‌رود، در زمان ائمه نیز مرسوم بوده است؛ مثلاً واژه «عالم»، جزء نخستین القابی است که در سده‌های اول و دوم هجری، در میان دانشمندان دینی متداول بوده است. امام رضا (ع) ملقب به «عالم آل محمد» بوده است.^۱ در برخی از سخنان و کلمات معصومان، از دانشمندان دینی به عنوان «علمای آل محمد» نام برده‌اند.^۲

واژه «فقه‌ها» و «فقیه»، از دیگر القاب رایج دوره پیامبر گرامی اسلام و امامان برای دانشمندان دینی است. پیامبر اکرم در روایتی می‌فرماید: «الْفُقَهَاءُ أَئِمَّةُ الرَّئِیْسِ»^۳ فقیهان، امینان پیامبران می‌باشند. در کلامی از امام علی (ع) نیز ایشان رتبه فقیه را برتر از هزار عابد بیان می‌کند.^۴ واژه «شیخ» نیز از دوره ائمه تا غیبت صغری، به تدریج به القاب علمای شیعه افزوده شد. تقریباً در قرن چهارم هجری، از عالمان بزرگ شیعی، با نام شیخ یاد می‌شده است. مانند شیخ صدوق، شیخ طوسی و شیخ مفید.^۵

البته این القاب در طول تاریخ، دست خوش تغییر شده‌اند؛ مثلاً لقب «ثقه الاسلام»، گرچه اینک کمتر به کار می‌رود، اما در گذشته برای علمای بزرگی چون کلینی، صاحب کتاب «الکافی»، به کار رفته که به خاطر تألیف کتاب الکافی، مورد تأیید ضمنی امام معصوم قرار گرفته است.^۶ واژه «حجت الاسلام» نیز لقبی برای علمای بزرگ طراز اول جهان اسلام در بین شیعه و سنی بوده است؛ مثلاً به غزالی که یکی از علمای برجسته اهل سنت

است، حجت الاسلام غزالی گفته‌اند. در شیعه نیز علمای بزرگی مانند سید محمدباقر شفتی و ملا قربانعلی زنجان، از علمای بزرگ دوره مشروطه، معروف به حجت الاسلام بودند.^۷

از آنجا که در دوره صفویه، علمای شیعه در دربار صفوی، صاحب مناصب بزرگی شدند، القاب و عناوینی همچون شیخ الاسلام، صدر الاسلام و... برای آنان متداول گردید. به نظر می‌رسد رواج کاربرد لقب حجت الاسلام برای علمای شیعه، از دوره فتحعلی شاه قاجار آغاز شده و شماری از عالمان تراز اول عصر قاجار، با این لقب مشهور شده‌اند. در اواخر دوره قاجار، با شروع مبارزات آزادی خواهانه در ایران که به انقلاب مشروطیت انجامید، به تدریج کاربرد واژه حجت الاسلام و جمع عربی آن (حجج الاسلام) به عنوان لقب عام علما در خطابه‌ها و نامه‌ها رواج یافت. در آثار مکتوب این دوره، به ویژه در نامه‌هایی که میان علمای نجف و روحانیان هوادار مشروطه در ایران رد و بدل می‌شد و نیز روزنامه‌های آن عصر، این لقب برای عالمان بزرگ به کار می‌رفت و گاه برای تکریم بیشتر، تعبیر «حجت الاسلام و المسلمین» ذکر می‌شد.^۸ در استفتایی که از میرزای شیرازی درباره استعمال تنباکو شده، از عنوان «حجت الاسلام» استفاده شده است.^۹

«آیت الله»، به معنای «نشانه خداوند» و در اصطلاح، عنوانی برای فقهای بزرگ است. نخستین کسی که این عنوان به ایشان اطلاق شد، عالم بزرگ شیعه، حسن بن یوسف، معروف به علامه حلی بود. ابن حجر عسقلانی، ایشان را «آیه فی الذکاء» خوانده است.^{۱۰} شاید به خاطر دانش عمیق و تقوای بی نظیرش، لقب آیت الله به وی اعطا شده است. علمای بزرگی همچون «شرف الدین شوکستانی»، «شیخ بهایی» و «محمدتقی مجلسی» در اجازه

نامه‌هایی که برای شاگردان خود نوشته‌اند، از علامه حلی به عنوان «آیه الله فی العالمین» یاد کرده‌اند.^{۱۱} بعدها این عنوان به میرزای شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو، اطلاق شد و لقب «آیت الله العظمی» به مرحوم آقای بروجردی، به خاطر مرجعیت فراگیر ایشان، در عصر پهلوی داده شد.^{۱۲}

علاوه بر این، لقب «علامه» (به معنی کسی که بسیار علم و دانش دارد)، برای تجلیل از مقام علمی افرادی که دارای جامعیت در رشته‌های مختلف علمی بوده‌اند، اطلاق می‌شده است؛ مانند علامه بحرالعلوم، علامه شعرانی، علامه امینی و علامه طباطبایی.

پی‌نوشت:

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷؛ اثبات الهداه، ج ۴، ص ۳۰۳.
۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۳؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۹۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۷؛ بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۸.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸۴؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸۰.
۴. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۶.
۵. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۲۳.
۶. امیرعلی حسینی، مروری بر آثار و اندیشه‌های علمای زنجان، فصلنامه فرهنگ زنجان، ۱۳۸۰ش، شماره ۴ و ۵، ص ۲۱۱.
۷. ر.ک: خط سوم مشروطه، ص ۲۳۰۷.
۸. مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه، ج ۱، ص ۲۳۵، ۲۳۱.
۹. تحریم تنباکو در ایران، ص ۲۱۸.
۱۰. لسان المیزان، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۱۷.
۱۱. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۰۱؛ فوائد الرضویه، ص ۱۲۶؛ بحارالانوار، المدخل، ص ۲۳۷.
۱۲. همان، ص ۲۳۷.

حوزه سکولار

در آن زمان، به شکل یک جریان منسجم فکری، ظهور نکرد. با این حال، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سکولاریسم تلاش کرد تا به صورت یک جریان فکری، در حوزه‌ها نفوذ کند. انقلاب اسلامی به دلیل تأثیرات عمیقش در جهان اسلام، باعث شد غرب، احساس خطر کند و برای مقابله با آن، راهبردهای مختلفی را در پیش بگیرد. آنجا که روش‌های مستقیم مقابله با انقلاب کارساز نبود، ترویج این ایده که «اسلام، ربطی به سیاست ندارد»، به عنوان یک راهبرد فرهنگی، مورد توجه قرار گرفت.

پس از انقلاب، این نوع سکولاریسم، توسط برخی از چهره‌های حوزوی و روشنفکران مرتبط با جریان‌های نواندیشی، ترویج شد. در این میان، دو رویکرد اصلی وجود دارد:

۱. رویکرد اول: این گروه معتقدند که فقه و استنباط‌های فقهی، نباید وارد عرصه‌های اجتماعی و سیاسی شوند و حوزه‌های علمیه نیز نباید در این زمینه‌ها ورود کنند. آنها استقلال حوزه را در عدم وابستگی به نظام سیاسی می‌دانند.
۲. رویکرد دوم: این دسته، اگرچه به توانایی دین در اداره جامعه معتقدند، اما تحت تأثیر گفتمان‌های روشنفکری، مفاهیمی مانند آزادی، عقلانیت، قرائت‌های متعدد از دین، حقوق بشر و عرفی‌سازی حکومت را برجسته می‌کنند و به دنبال ایجاد پشتوانه فقهی برای بیانیه‌های حقوق بشری، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی مورد تأکید جوامع غربی، عرفی جلوه دادن حکومت، تاریخ‌مند بودن آموزه‌ها و معارف دینی و... هستند که نتیجه این نگاه، تقلیل دین به یک امر شخصی و تاریخی است که در نهایت، همان جدایی دین از حکومت را به دنبال دارد.

جمع‌بندی

سکولاریسم در جهان اسلام، به ویژه پس از مواجهه با غرب، به یک جریان فکری تبدیل شد. در ایران، این اندیشه در دوره مشروطه، ظهور کرد و پس از انقلاب اسلامی، تلاش کرد تا از طریق نفوذ در حوزه‌های علمیه، اسلام را به حاشیه بکشاند. دو رویکرد اصلی در این زمینه وجود دارد؛ یکی انزوای کامل دین از سیاست و دیگری تفسیر دین در چارچوب مفاهیم مدرن غربی که هر دو رویکرد در نهایت، به سکولاریزاسیون منجر می‌شوند؛ اما با روش‌های متفاوت.

سکولاریسم، به این معنی که دین نباید در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی دخالت کند، محصول غرب است و از رنسانس به بعد مطرح شد؛ اما عمر سکولاریسم در جهان اسلام، به صد سال هم نمی‌رسد.

بنیانگذار این تفکر در جهان عرب، افرادی مانند طه حسین و علی عبدالرازق مصری بودند که معتقد بودند اگر پیامبر اکرم، حکومتی تشکیل داد، این امر ناشی از ضرورت‌های تاریخی و درخواست مردم بود؛ نه یک دستور دینی همیشگی. این دیدگاه، نقطه آغاز شکل‌گیری سکولاریسم در جهان اسلام محسوب می‌شود. در ایران، ریشه‌های این تفکر، به دوره مشروطه باز می‌گردد؛ زمانی که برخی از ایرانیان، برای مأموریت‌های سیاسی، تجارت، تحصیل یا تفریح، به اروپا رفتند و تحت تأثیر پیشرفت مادی غرب قرار گرفتند. آنها بدون تحلیل عمیق درباره علل این پیشرفت، به این نتیجه رسیدند که جدایی دین از سیاست، عامل اصلی رشد جوامع غربی است.

حوزه‌های علمیه، به عنوان نهادهای تأثیرگذار در جامعه، از ظهور این پدیده، بی‌تأثیر نبوده‌اند و ردپای این تفکر، در برخی جریان‌های حوزوی نیز دیده می‌شود. در این میان، دو نوع نگرش سکولار در حوزه‌ها قابل شناسایی است:

۱. سکولاریسم سنتی

این گروه معتقد است که اسلام، اصولاً سیاست دارد و باید در امور اجتماعی و سیاسی، دخالت کند؛ اما اجرای آن، فقط در زمان حضور معصوم ممکن است. پیروان این دیدگاه، گرچه به طور نظری، مخالف جدایی دین از سیاست نیستند، اما در عمل، به دلیل غیبت امام معصوم، دخالت در سیاست را وظیفه خود نمی‌دانند. نتیجه این نگاه، عملاً همان جدایی دین از حکومت است که هدف اصلی سکولاریسم محسوب می‌شود.

۲. سکولاریسم مدرن

این گروه معتقد است که دین، اساساً نباید در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی دخالت کند و حوزه دین را محدود به رابطه فردی انسان با خدا و مسائل اخلاقی شخصی می‌دانند.

گرچه نشانه‌های اولیه سکولاریسم در حوزه‌های علمیه، به دوره مشروطه و برخی روحانیون مانند شیخ ابراهیم زنجانی یا اسدالله مامقانی بازمی‌گردد، اما این تفکر

مدنی

جایگاه تمدن



در عصر حاضر، رسالت اصلی و بنیادین حوزه‌های علمیه، بازسازی تمدن اسلامی است. بر همین اساس، حوزه‌های علمیه، باید در تحول خود، به این امر توجه داشته باشند و اصلاحات لازم برای ایفای این رسالت عظیم را در خود ایجاد نمایند. قاعدتاً برای احیای تمدن اسلامی، باید هم بر میراث و اصالت خود اعتماد کنیم و هم به تجارب مثبت بشری توجه نماییم. جمع میان «اصالت» و «عصری شدن» و همچنین میان «سنت» و «تمدن جدید»، نیازمند آگاهی و هوشیاری فراوان است. در این زمینه، نقش علما و روشنفکران و متفکران جهان اسلام، نقشی ممتاز و بی‌بدیل است.

مراحل بازسازی تمدن اسلامی درون حوزه

در یک نگاه کلی، می‌توان مراحل حرکت به سمت تمدن‌سازی اسلامی را به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

۱. در مرحله اول که بخش زیرساختی تمدن‌سازی محسوب می‌شود، باید اندیشه‌های دینی، از متون منابع دینی، استخراج و منظم گردند تا شرایط ایجاد سامانه معارف دینی فراهم شود. معارف دینی باید در حوزه‌های فلسفی، اخلاقی و فقهی، استخراج شده، با مشخص کردن نتایج نگاه‌های دین به پرسش‌های مختلف، این نتایج، به صورت یک نظام منسجم درآید.
۲. دومین مرحله کلان تمدن‌سازی، ورود اندیشه و فکر و معارف نظام‌مند دین در تمام عرصه‌های زندگی بشر است. در این مرحله، در کنار حوزه‌های علمیه، باید نظام اجرایی کشور، فهم دقیقی از این امر داشته، دانشگاه نیز با شناخت جایگاه خویش، به ایفای نقش بپردازد. این مرحله، آن چنان اهمیت دارد که باید گفت بدون عبور از آن، تمدن شکل نمی‌گیرد.

وظایف حوزه در عرصه تمدن‌سازی

۱. نقش تربیتی و اخلاقی
حوزه‌های علمیه، وارث خط تاریخی هدایت و قلب تپنده برای تأمین سعادت بشریتند و باید مردم جهان را با هدایت در مسیر اعتقادی و دینی،

اسلامی داشته‌اند و با ملاحظه روند تکاملی بسیار درخشان حوزه‌های شیعه، طبعاً بخشی از هویت امت اسلامی، در این آیین مشاهده می‌شود. بررسی تاریخ حوزه‌ها و مدارس علمی حاکی از دخالت مستقیم یا غیرمستقیم در سیاست و امور اجتماعی است و حوزه‌های علمیه به صورت‌های گوناگون و بر اساس نیازها و مقتضیات زمان و مکان به ایفای نقش در این زمینه پرداخته‌اند.

در زمان حاضر نیز در لزوم پیروی از این خط مشی، تردیدی نیست و حوزه‌های علمیه در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی، رسالت‌هایی دارند؛ از یک سو، باید در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، جامعه و هدایت جامعه اسلامی برای رسیدن به تمدن اسلامی ایفای نقش کنند و از سوی دیگر، باید در عرصه‌های گوناگون سیاسی حضوری فعال داشته باشند.

۴. نقش تبلیغی و فرهنگی

از زمان حضرت آدم تا امروز، یک خط ثابت توحیدی پایه‌ریزی شده است که انبیا و اولیای الهی، حافظ این خط بوده، بعد از انبیا و اولیا نیز این خط ثابت را حوزه‌های علمیه، صیانت و تقویت کرده‌اند؛ لذا وظیفه و مأموریت ذاتی حوزه، نشر و گسترش و صیانت از خط اعتقادی شیعی و معارف اهل بیت است. این امر نیز فقط با تقویت اراده و عملکرد مناسب روحانیت تحقق می‌یابد؛ زیرا همان طور که در بررسی تاریخ روشن می‌شود، این مسیر پاک، همواره آماج حملات شیطان و دست پرورده‌های او قرار داشته است.

دنیای امروز، بعد از چندین قرن فاصله با معنویت و ارتباط با خدا، رویکرد نوینی به اخلاق و معنویت یافته است. این بازگشت به معنویت و معرفت، به بنیادهای عقلانی و فکری و منطقی نیاز دارد و وجود این بنیادها و پایه‌ها در تفکر و اندیشه اسلامی، به طور ویژه احساس می‌شود. در این فضا، دنیای اسلام می‌تواند حضور بسیار موثری برای تقویت معنویت داشته باشد. این امر، در شرایطی تحقق یافته که کوشش‌های فراوانی در دنیای غرب در قالب تئوری‌های علمی انجام گرفته است تا بشر و انسانیت، از خداوند متعال و معنویت جدا شود؛ اما این تلاش‌ها به جایی نرسیده و امروز وجدان بشر، پذیرای معنویت و ارتباط با خداوند است.

به رشد و شکوفایی برسند. نقطه محوری، کانون اصلی و آرمان بنیادین فعالیت‌های حوزوی، پرورش جان‌های پاک، انسان‌های معیار و عالمان پارسا و هدایت بشریت در سراسر گیتی است.

۲. نقش پژوهشی و اجتهادی

پژوهش و اندیشه‌ورزی در رشد اندیشه و ارتقای دانش و بینش آدمی در تمام و عرصه‌ها نقش مهمی دارد. اندیشه دینی نیز مشمول این قاعده است و روح اسلام و انتشار گفتمان اسلام ناب و ارزش‌های متعالی الهی، بر تحقیق مستمر و پژوهش خستگی‌ناپذیر، مبتنا دارد. بر این اساس، تحقیق در قلمرو معارف و دانش‌های دینی، از ارکان وظایف حوزه‌های دینی در طول تاریخ بوده، بقای اندیشه الهی و جایگاه حوزه‌های دینی، به تولید و بازتولید علم وابسته است.

۳. نقش سیاسی و اجتماعی

علمای دین، جانشینان پیامبران هستند. از این رو باید به چالش‌های اجتماعی و مشکلات فرهنگی و کلان ملت‌ها توجه داشته، ضمن متعهد بودن به سرنوشت مردم، با روش‌های علمی و معنوی و به شیوه انبیا، به درمان مشکلات بشر بپردازند. در طول تاریخ، حوزه‌های علمیه، نقش آفرینی‌های فراوانی در سرنوشت اجتماعی و سیاسی امت



به قدمت ۱۲ قرن

این حوزه با حضور امام هادی و امام عسکری علیهما السلام شکل گرفت؛ اما پس از شهادت امام عسکری علیه السلام رو به رکود گذاشت. در قرن ۱۳ هجری، میرزای شیرازی به سامرا مهاجرت کرد و با مدیریت خود، این حوزه را احیا نمود. شاگردان بزرگی مانند آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری و محدث نوری، در این حوزه تحصیل کردند.

۷. حوزه قم

قم از قرن دوم هجری، به عنوان یکی از پایگاه‌های اصلی شیعه شناخته شد. با هجرت اشعریان به این شهر، زمینه برای شکل‌گیری حوزه علمیه فراهم شد. امام صادق علیه السلام نیز به اهمیت این شهر اشاره فرموده است. محدثان بزرگی مانند شیخ صدوق و ابن بابویه، در این حوزه فعالیت داشتند. پس از دفن حضرت معصومه علیها سلام در قم، این شهر اهمیت بیشتری یافت و در دوران معاصر با حضور آیت الله حائری، حوزه قم احیا شد.

نتیجه‌گیری

حوزه‌های علمیه شیعه در طول تاریخ، با تربیت عالمان و تالیف آثار ارزشمند، میراث علمی اهل بیت را حفظ کرده‌اند. این مراکز، نه تنها در گسترش معارف دینی نقش داشته‌اند، بلکه در تحولات اجتماعی و سیاسی جهان اسلام نیز تاثیرگذار بوده‌اند. امروزه حوزه‌های نجف و قم همچنان به عنوان مهم‌ترین مراکز علمی شیعه شناخته می‌شوند.

«اصول اربع مائه» شناخته می‌شوند.

۳. حوزه نجف اشرف

پس از مهاجرت شیخ طوسی به نجف در سال ۴۴۸ ق، این شهر به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی شیعه تبدیل شد. شیخ طوسی با روش‌های نوین آموزشی، تحولی بزرگ در این حوزه ایجاد کرد. مدارس متعددی در دوران ایلخانیان و صفویه در نجف ساخته شد؛ اما امروزه تنها مدرسه سلیمیه (بازسازی شده مدرسه مقداد سیوری) باقی مانده است.

۴. حوزه بغداد

این حوزه پس از غیبت صغری و با حضور نواب خاص امام زمان علیه السلام رونق گرفت. عالمانی مانند شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، در بغداد به تدریس و تالیف پرداختند. مسجد براثا، یکی از مراکز مهم آموزشی این حوزه بود. همچنین کلینی (مؤلف الکافی) در اواخر عمر به بغداد مهاجرت کرد.

۵. حوزه حله

شهر حله، در قرن پنجم هجری تاسیس شد و در قرن هفتم با ظهور فقهایی مانند محقق حلی و علامه حلی، به اوج رسید. این شهر از ابتدا شیعه‌نشین بود و امام علی علیه السلام نیز به آینده درخشان آن اشاره کرده بود؛ با این حال، در قرن نهم، به دلیل اوضاع سیاسی نابسامان، این حوزه رو به افول نهاد.

۶. حوزه سامرا

شبیه: برخی می‌گویند روحانیت و حوزه‌های علمیه، در دوران اخیر پیدا شده و سابقه‌ای در صدر اسلام ندارد.

پاسخ:

حوزه‌های علمیه شیعه، در طول ۱۴ قرن، نقش اساسی در حفظ و انتقال علوم اهل بیت داشته‌اند. این مراکز علمی، در نقاط مختلف جهان اسلام شکل گرفتند و با تربیت عالمان و شاگردان برجسته، معارف دینی را گسترش دادند. اسلام با تاکید بر علم‌آموزی، تفقه در دین و تدبیر در آیات الهی، زمینه‌ساز شکل‌گیری این حوزه‌ها شد.

۱. حوزه مدینه

نخستین حوزه علمیه شیعه، در مدینه و با محوریت پیامبر اکرم شکل گرفت. پس از رحلت ایشان، ائمه اطهار، به ویژه امام باقر و امام صادق علیهما السلام، این حوزه را رهبری کردند و شاگردان بزرگی مانند زراره بن اعین و محمد بن مسلم را پرورش دادند. این حوزه در دوران امام صادق علیه السلام به اوج خود رسید و پس از آن به کوفه منتقل شد.

۲. حوزه کوفه

کوفه پس از هجرت امام علی علیه السلام به این شهر، به مرکز علمی شیعه تبدیل شد. مسجد کوفه، محل تدریس علوم اسلامی بود و با حضور امام صادق علیه السلام، این حوزه شکوفا شد. دانشمندان بزرگی مانند هشام بن حکم و جابر بن حیان (پدر علم شیمی)، در این حوزه پرورش یافتند. همچنین، فقه‌های کوفه حدود ۶۶۰۰ کتاب تالیف کردند که ۴۰۰ مورد از آنها به عنوان



پسر اوس موسی

برخلاف تصور برخی، احترام به روحانیت در جامعه ایرانی، نه یک تکلیف، که یک انتخاب آگاهانه است. مردم ایران، به کسی احترام می‌گذارند که اول خودش را وقف خدمت کند.

تجربه محمدجواد به ما آموخت که محبوبیت روحانیت، در سه اصل است؛ مردمی بودن، صداقت و عقلانیت. روحانیت، وقتی محبوب است که از جنس مردم باشد، درد مردم را بفهمد و مهم‌تر از همه، خودش و زندگی‌اش، گواه حرف‌هایش باشد.

این تصویر، نه یک ایده‌آل دست‌نیافتنی، که واقعیتی است که هر روز در کوچه‌های شهرمان جریان دارد؛ از طلبه‌ای که در سیل، کمک‌رسانی می‌کند تا امام جمعه‌ای که خود بیل و کلنگ به دست می‌گیرد تا مسیر آب‌رسانی به مردم، باز شود.

عمامه، نه سدی بین او و مردم، بلکه پلی برای ارتباط با آنان است. آنچه محمدجواد را محبوب کرد، رفتارش بود. وقتی اوس موسی با همان لهجه ساده و صمیمی درباره «تاثیر نان حلال» سخن می‌گفت، گویی صدای هزاران خانواده را بازتاب می‌داد که می‌خواهند فرزندان سالم پرورش دهند.

پسر اوس موسی، روحانیت را از حجره‌های خشک علمی، به کوچه پس‌کوچه‌های زندگی می‌آورد.

در عصری که برخی می‌پندارند دینداری، نشانه عقب‌ماندگی است، محمدجواد ثابت کرد که می‌توان هم موبایل به دست گرفت و هم اصول را نگه داشت. واکنش‌ها به حضور پسر اوس موسی، نشان داد که نسل جوان، به روحانیانی گرایش دارد که هم دین را می‌فهمند، هم دنیا را.

در جامعه‌ای که گاهی تصویر روحانیت، در هاله‌ای از ابهام و کلیشه‌ها محصور شده و حتی گاهی کسانی در صدد انعکاس تصویر زشت و منفور در مورد آنند، ظهور شخصیت‌هایی مانند «محمدجواد»، فرزند «اوس موسی» در سریال «پایتخت»، نمادی از روحانیتی است که ریشه در متن جامعه دارند؛ کسانی که از خانواده‌هایی از جنس همین مردم، پادراین مسیر نهاده‌اند و سر سفره‌ای نشسته‌اند که پدران‌شان با دست‌های پینه بسته، نان حلال به خانه برده‌اند.

محمدجواد، بر خلاف تصاویر کلیشه‌ای از روحانیت، نه در برج عاج نشسته و نه زبان پیچیده‌ای دارد. او تربیت یافته خانواده‌ای کارگر است که مردم‌داری و سخت‌کوشی را با شیر مادر نوشیده است. حضور او در کنار خانواده نقی، نشان می‌دهد که



برای ترویج تشیع

شبهات

ماهنامه ویژه پوشش مطالعاتی
دانشی جوان و طلاب جوان
شماره سی و پنج / اردیبهشت ۱۳۹۴

۸

نیز مانند دوره صفویه، همچنان در عرض یکدیگر بودند و به تناسب وضع اجتماعی، به موضع گیری، رویارویی و یا همکاری با یکدیگر می پرداختند.

«نکته در خور توجه در این دوران، آن است که نیروی مذهبی، در عملکرد سیاسی خود، هرگز از قلمرو فقه سیاسی بیرون نمی رود و در هیچ مقطعی (حتی به هنگام اوج همکاری با رقیب) به دربار، مشروعیت نمی بخشد. برای مثال، در دوران حاکمیت فتحعلی شاه، همکاری نیروی مذهبی با دربار، شاید بیش از برخی مقاطع دوران صفویه باشد. فتحعلی شاه با توجه به گسترش اندیشه شیعی، ناگزیر برای توجیه شرعی حاکمیت خود، بر آن شد تا از میرزای قمی و کاشف الغطا، اذن بگیرد؛ اما اینان با حفظ هویت مستقل خود به عنوان تنها نیرویی که شرعاً حق حاکمیت سیاسی دارد، بی آنکه مشروعیت را به حاکمیت دربار وا نهند، تنها به نوعی همکاری سیاسی تن می دهند».^۴

پی نوشت:

۱. نظام های سیاسی که با غلبه و زور روی کار آمده اند.
۲. نجف لک زایی، چالش سیاست دینی و نظم سلطانی، ص ۳۸۳-۳۸۴.
۳. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۹.
۴. حمید پارسانیا، حدیث پیمانه، ص ۸۹-۹۰.

تربیت دینی، اصلاح دینی عامه مردم، تلاش برای اصلاح رفتار حاکمان و نیز استفاده از قدرت سلطنت در امر گسترش مذهب برآمدند. تبیین دین برای مردم، روز به روز بر شأن مرجعیت دینی و رهبری علما افزود و چنین بود که با فروپاشی صفویان، تشیع فرو نپاشید و حرکت علمی و آموزشی شیعی، علی رغم رکود آن، دچار زوال و توقف نشد».^۲

حضرت امام در باره عملکرد علما در این دوره می فرماید: «یک طائفه از علما، اینها گذشت کرده اند از یک مقاماتی و متصل شدند به یک سلاطین، با اینکه می دیدند که مردم مخالفند؛ لیکن برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، اینها متصل شدند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کردند خواهی نخواهی، برای ترویج مذهب، مذهب تشیع. اینها آخوند درباری نبودند؛ این اشتباهی است که بعضی نویسندگان ما می کنند. اینها اغراض سیاسی داشتند؛ اغراض دینی داشتند... آنها گذشت کردند؛ یک مجاهده نفسانی کردند برای این که مذهب را به وسیله آنها به دست آنها ترویج کنند».^۳

این حرکت علما در زمان قاجار نیز ادامه یافت. گسترش اندیشه های شیعی در ایران، زمینه حضور سیاسی فعال این نیروی مذهبی را بیش از پیش فراهم آورد و دربار قاجار نیز فراگیری و وسعت این نیرو را احساس می کرد. در این دوران، دو نیروی مذهبی و دربار

هرچند بر اساس میانی اندیشه سیاسی شیعی، حکومت صفوی نیز در شمار حکومت های غیرمشروع قرار می گرفت که موجب نوعی واگرایی روحانیت در برخورد با آن می شد، اما به دلیل نوع کارکرد آن و اینکه حکومت صفوی، برخلاف حکومت های دیگر، به مقابله با دین برخاسته، با رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع، فضایی را برای ترویج مذهب تشیع فراهم نموده بود، این مسئله، دغدغه را برای علما در شیوه برخورد با آن ایجاد نمود و این امر موجب نوعی همگرایی و همکاری میان علما با پادشاهان صفوی در کارکردهایی که به لحاظ شرعی، ممنوعیتی نداشت و یا از نظر شارع، بر آنها تأکید شده بود و تنظیم قوانین برخاسته از فقه شیعه و ایجاد نهادهای دینی از قبیل مساجد، مدارس علمیه و... می شد.

«بررسی فقه سیاسی شیعه در عصر صفویه، نشان می دهد که فقهای این دوره، میان دو دغدغه قرار گرفته بودند؛ از سویی دغدغه حفظ و گسترش آموزه های شیعه و تأکید بر آموزه امامت و ولایت را - که جزء میانی ثابت و فرازمانی فلسفه سیاسی تشیع است - داشتند که نتیجه آن، نامشروع خواندن نظام سیاسی تغلبی از جمله سلطنت صفویان بود. از سوی دیگر، دل نگران حمایت از شیعیان و حفظ پیروان بودند؛ پیروانی که در جایی جز ایران صفوی، کسی از آنها حمایت نمی کرد.

اصول فکری ثابت، اما منعطف، از قبیل لزوم عمل به قدر مقدور، تقدیم اهم بر مهم و عدالت، چاره ساز این مشکل بود. بنابراین، فقهای شیعه، در رویکردی واقع گرایانه و در شرایطی که تأسیس حکومت توسط خودشان مقدور نبود و نیز زمینه خارج شدن از شرایط تقیه و ورود به عرصه اصلاح و گسترش آموزه های شیعی، برایشان فراهم شده بود، در حرکتی مستقل از نظام سیاسی سلطنتی و البته با استفاده از آن و با توجه به این که سرنوشت مذهب تشیع، نباید با سرنوشت سلطنت گره بخورد، به تأسیس مراکز تعلیم و

شبهات

ماهنامه پوشش مطالعاتی دانش جوان و طلاب جوان / صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات (حوزه های علمی)
شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱
مدیر مسئول: محمد باقر پوررامینی / سردبیر: حمید کریمی
مدیر اجرایی: نیما خوارزمی / همکاران این شماره: نصرالله درویشی، علی مجتبی زاده
چاپ: نینوا قم



تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸ @shobahat_mag

وبسایت: www.Shobhe.pasokh.org



shobhepasokh.org | shobhepasokh.com | pasokh.org | pasokh.tv | shobhepasokh.ir